

بمناسبت شهادت امام صادق علیه السلام در ۲۵ شوال

در دوران امویان

گرچه در زمان امام صادق علیه السلام، چند صباحی دوران بهروزی و خوش اقبالی فرا رسید و حضرت از این فرصت استفاده کرده، دانشگاه بزرگ اسلامی را در منزل خود برای آموزش دانشمندان و بزرگان عامه و خاصه، برپا ساخت و قریب چهار هزار نفر را با مکتب اهل بیت آشنا نمود و علوم آل محمّد را در جهان منتشر کرد، با این حال، اگر نظری بر سالیان قبل از دوران بهروزی و پس از آن بیافکنیم درمی یابیم که حضرت در دورانی پرورش یافته است که هواها و هوسهای دشمنان اهل بیت، زمینه کینه ها و دشمنیها با این خاندان را چنان آماده ساخته بود و موجهای ارباب و وحشت چنان متلاطم بود که همه چیز بهم ریخته و آشفته و فرماتروایان غاصب، مردم را برای رسیدن به اهداف پلید خود، به بازی گرفته بودند، نه حرمتی برای انسانها مانده و نه ارزشی برای دین و نه نظم و قانونی ملت اسلام را حمایت می کرد.

دورانی چنان کدر و گرفته بود که بیشترین مصیبت ها و بلاهای طاققت فرسا بر سر یاران و پیروان آل محمّد علیهم السلام فرو می ریخت و آل محمد که حاملان علم الهی و تبلیغ کنندگان رسالت نبوی بودند در آن تنگنای ستم زاء، تحت مراقبتهای شدید امویان به سر می بردند... دورانی توأم با خشونت و مصیبت و غرق در اقیانوسی از محنت و رنج و بلا بود.

حضرت سه سال از عمر مبارکش را در زمان خلافت غاصبانه عبدالملک، نه سال هشت ماه در زمان حکومت ولید بن عبدالملک، سه سال و سه ماه در دوران خلافت سلیمان، دو سال و پنج ماه در حکومت عمر بن عبدالعزیز، چهار سال و یکماه در خلافت یزید بن عبدالملک، ۲۰ سال در دوران هشام بن عبدالملک، یکسال در زمان ولید بن یزید و

امام صادق علیه السلام و محنتهای دو دوران

۶ ماه، دوران پراز هرج و مرج حکومت یزید بن ولید را سپری کرد و در طول این سالیان دراز حکومت امویان شاهد آن همه محنتها و بلاها و مصیبتها بود که همچون امربهاری بر سر بردران باکش و پیروانشان فرود می آمد.

دوران بهروزی

و پس از دگرگون شدن اوضاع امویان و برچیده شدن آن بساط ظلم و ستم، فرجه ای پدید آمد که امام صادق علیه السلام توانست، در آن مهلت بدست آمده، که حکومت اموی دوران فرتوتی و سقوط خود را می گذراند و دولت عباسی هنوز نوزادی نارس بود، تا اندازه زیادی انحرافات و کژیهای را که در اثر حکمرانی امویان در میان مسلمانان پدید آمده بود، برطرف سازد و درهای مکتب انسان ساز اسلام را بر روی مردم باز گشایی کند.

«سید الاهل» از نویسندگان معروف مصری در کتاب «جعفر بن محمد» می نویسد:

«... چون در آن هنگام مجلس امام از تنگنا و فشار هیئت حاکمه خارج شده بود از کشورهای دوردست نیز دانش پژوهان و راویان حدیث به سوی آموزشگاه امام صادق روانه می شدند. کوفه و بصره و واسط و حجاز، جگر گوشه های خود را به طرف جعفر بن محمد گسیل داشتند و همچنین از قبیله های نظیر بنی اسد، مخارق، طی، سلیم، عطفان و... گروه هائی رفتند.»

کمال الدین محمد بن طلحه شافعی در کتاب «مطالب السؤل» می نویسد:

«برخی از پیشوایان و رهبران مذهبهای گوناگون از امام نقل حدیث کرده و نزد ایشان دانش آموختند مانند: یحیی بن سعید انصاری، ابن جریج، مالک بن انس، نوری، ابن عیینه، ابوحنیفه، شعبه، ایوب سجستانی و دیگران؛ و استفاده از امام را برای خود مزیت و اعتباری دانستند که موجب شرافت و فضیلت آنها بود.»

در هر صورت، بهترین دوران برای پخش و نشر علوم اهل البیت همان دوران سفاح بود که دوران اوائل انقلاب به شمار می رفت و سیاست سالوس مآبانه سفاح چنین اقتضا می کرد که در مسیر همگامی با آل محمّد «ص» - و بقول خودش پسر عموهایش - حرکت کند و مردمی را که علیه امویان و دشمنان آل محمد آنچنان شوریده بودند آرام نگهدارد و بلکه افکار عمومی را به نفع عباسیان تغییر جهت دهد و لذا خود را به عنوان فردی که برای بیعت گرفتن به نفع آل علی گماشته شده معرفی کرد و تظاهر به انشقاق از قاتلین امام حسین علیه السلام نمود!

دوران منصور عباسی

امام علیه السلام که از نیرنگهای آنان باخبر

بود و می دانست که هرگز مجالی برای قیام و تشکیل حکومت اسلامی به او نمی دهند، لذا از فرصت طلایی برای نشر علوم آل محمد بیشترین استفاده را کرد. تا اینکه خلافت به منصور عباسی رسید. منصور حکومت خود را از چند سو تهدید شده می دید: از طرفی علوی ها ادعا می کنند که حکومت از آن آنها است و به عباسیان به عنوان «دولت موقت» می نگرند و چنین می پندارند که هر آن بخواهند، می توانند حکومت را از دست آنها بگیرند و از طرفی دیگر احتمال این می رود که امویان فراری که در گوشه و کنار پراکنده شده اند، سلاح بدست بگیرند و با او بجنگند و این طعمه لذیذ را از

حاضر است دیواری مستحکم از اجساد پاره پاره شده بی گناهان بسازد و دریائی از خون راه بسیندازد. راستی اگر ویرانه های «هاشمیه» و «بغداد» توان سخن گفتن داشتند، فاش می کردند که چقدر جسدهای بیگناهان در لابلای خود، جای داده اند. از این مرد سنگدل و بی رحم چه انتظار مهربانی و شفقتی می رفت که حتی اگر با منظره هایی اندوه زار روبرو می شد، خم به ابرو نمی آورد.

هنگامی که خواست به حج! برود، با دختر عبدالله بن حسن علیه السلام برخورد کرد. عبدالله بن حسن کسی بود که با بسیاری دیگر از

نمی شد و وقت نماز را نمی توانستند تشخیص دهند، بیاندازد و پس از پرشدن، زندان را بر سرشان ویران می کرد تا همه در زیر آوار یا آن وضع فجیع جان سپارند، و پس از آن زندانی دیگر و سیاهچالی دیگر...

و بدینسان همیشه ذهن منصور نسبت به امام صادق علیه السلام، آشفته و مشوش بود زیرا می دانست صدها هزار نفر به امامت او معتقدند و پولهای خود را برای او می آورند و با چشم عظمت و ارجمندی به او می نگرند و احتمال خروج آن حضرت، در نظر منصور، خیلی زیاد بود، تا اینکه دریافت حتی نزدیکان و مقربان درگاه سلطنتی نیز گاهی با امام همکاری و از او اطاعت می نمایند

پس از دگرگون شدن اوضاع امویان و برجیده شدن آن بساط ظلم و ستم، فرجه ای پدید آمد که امام صادق علیه السلام توانست تا اندازه زیادی انحرافات و کژیهای را که در اثر حکمرانی امویان در میان مسلمانان پدید آمده بود، برطرف سازد و درهای مکتب انسان ساز اسلام را بر روی مردم بازگشائی کند.

امام صادق «ع» در دورانی پرورش یافته است که هواها و هوسهای دشمنان اهل بیت، زمینه کینه ها و دشمنی ها با این خاندان را چنان آماده ساخته بود و موجهای ارباب و وحشت چنان متلاطم بود که همه چیز آشفته و فرمانروایان غاصب، مردم را برای رسیدن به اهداف پلید خود، به بازی گرفته بودند و نظم و قانونی، ملت اسلام را حمایت نمی کرد.

جنگش بدر آرند و همچنین علمای مدینه آشکارا فتوی می دادند که حکومت عباسیان نادرست است و از همه مهمتر، از امام صادق علیه السلام، سخت می هراسید و اقبال مردم بر آن حضرت، زندگی را در کامش تلخ کرده بود.

و اینک می دید که پیشوا و رهبر مسلمانان! شده است و خزانه اش لبریز از طلا و نقره شده در صورتی که چندی پیش یک دوره گرد پریشان حال بود که از فرط ناداری و بی نوایی، در مجالس برای مردم، روایت نقل می کرد!! اکنون که دارای این همه پول شده است، و این قدرت را بدست گرفته است، بی گمان بر خود نیز بخل می ورزد و با شمشیر هم اگر شده است، دیوارهای حکومت ننگینش را حاضر است سنگربندی کند و میان خود و میل خطرات،

علویان، در زندان و سیاهچال او به سر می بردند. دختر عبدالله خواست عاطفه و شفقت او را نسبت به پدرش جلوسا کنده شاید به او خوشرفتاری روا دارد، لذا چند بیت شعر خواند که ترجمه اش چنین است:

«رحم کن بر کهنسالی شکسته، که در زندان تو با غل و زنجیر به سر می برد و رحم کن بر خردسالان بنی یزید که از فقد تو تبیم شده اند نه از فقد پدرشان. اگر خواستی نسبت به ما صله رحم کنی، پس بدان که جده ما و جد شما با هم خویشند و هرگز از هم دور نبوده اند».

منصور در پاسخ گفت: «خوب شد یادم آوردی! بروید، او را در سیاهچال زیرزمینی بیافکند تا جانش بلب رسد!»
برنامه منصور این بود که مؤمنان و علویان را در آن سیاهچال که هرگز آثاری از نور در آن پیدا

زیرا امامتش را پذیرفته و او را مفترض الطاعة می دانند.

اینجا بود که منصور کمر به قتل امام بست و این اندیشه همواره او را می آزرده تا اینکه در روز ۲۵ شوال از سال ۱۴۸ هجری بنا زهر امام را مسموم و به شهادت رساند. سن امام صادق در روز شهادت ۶۵ سال بوده است.

در آخرین لحظات زندگی، حضرت دستور داد تمام خویشاوندانش را کنار بسترش جمع کنند، آنگاه نگاهی به آنها نموده و آخرین سخن خود را به همه گوشزد کرد. این سخن حضرت، نه تنها به خویشاوندان نزدیکش که به تمام پیروانش تا قیام قیامت می باشد. فرمود: «ان شفاعتنا لا تنال مستخفاً بالصلاة». به تحقیق، کسی که در نماز سهل انگاری می کند، به شفاعت ما نائل نخواهد شد.